

به
نام
خدا

داستان حیرت انگیز

شاقول سحرآمیز ابن سینا

تألیف

دکتر کریم زرگر

زرگر، کریم
داستان حیرت‌انگیز شاقول سحرآمیز ابن سینا / تألیف کریم زرگر، --
تهران: روزنه، ۱۳۷۸.
۲۰۸ ص. + ۹ کارت = ۱ شاقول: مصور.

ISBN: 978-964-6176-68-3

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

چاپ دوم.

۱. ابن سینا، حسین‌بن عبدالله، ۳۷۰-۴۲۸ ق. -- فالگیری. ۲. ابن سینا، حسین‌بن عبدالله، ۳۷۰-۴۲۸ ق. -- داستان. ۳. شاقول. الف. عنوان.

۲ الف ۲ / BF ۱۸۵۸ ۱۳۳/۳۲۴

۷۸-۱۰۹۹۲ م

کتابخانه ملی ایران



داستان حیرت‌انگیز شاقول سحرآمیز ابن سینا

تألیف: دکتر کریم زرگر

گرافیک کامپیوتری: مهسا زرگر

چاپ نهم: ۱۳۹۵

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۴۰۰۰ تومان (به همراه شاقول و آلبوم)

چاپ: شادرنگ

صحافی: افشین

آدرس: خیابان مطهری، خیابان میرزای شیرازی جنوبی، پلاک ۲۰۲، طبقه سوم، انتشارات روزنه

☎ تلفن: ۸۸۸۵۳۶۳۱ - ۸۸۸۵۳۷۳۰ 📠 نمابر: ۸۶۰۳۴۳۵۹

🌐 سایت: www.rowzanehnashr.com

ISBN: 978-964-6176-68-3

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۱۷۶-۶۸-۳

❁ تمام حقوق برای ناشر محفوظ است ❁

فهرست

۱	مقدمه
۵	در مقابل چشمان من
۱۵	نسخه‌ای از ابن سینا
۲۵	تصویر هولوگرام
۳۹	سرزمین سحرانگیز ابن سینا
۵۱	جانشین استاد
۶۳	جستجو در میان ابهام
۸۵	راز درمانگر
۱۰۵	سرزمین تلاش
۱۴۳	کشف اسرار نهان

مقدمه

کتابخانه من که ثمره یک ارثیه به جای مانده است، به سبب پیدایش علوم جدید مثل ماشینهای سخنگو و نمایشگر زیر توده‌ای از تارهای عنکبوت و گرد و غبار روزگار مدفون شده است. آن روز که مجبور شدم برای اثبات حرفم آن گذشته‌های پُر راز و رمز را از زیر آن تارهای پیچ در پیچ تنیده شده بیرون آورم، قصدی برای پُر حرفی و گزافه گویی نداشتم.

همه می‌دانیم نه تنها قصه‌ای که در این کتاب خواهید خواند، بلکه هزاران نمونه از این نوع قصه‌ها را از ما پنهان ساخته‌اند، آنهم به این دلیل: «ما باورهای خود را از دست داده‌ایم». بنابراین بهتر است از متهم کردن دوستان خود بخصوص آنهایی که به سفر خارج می‌روند و در بازگشت سخنانی از عقب ماندگی شرقی‌ها می‌گویند، دست برداریم. به نظر می‌رسد آنها حق دارند که پس از مواجه شدن با مسائل علمی آنهم با پشتوانه غربی از خود بی خود شوند و هموطنان شرقی خود را به عقب ماندگی متهم سازند و غربی‌ها را مادر علوم بدانند.

جای بازگو کردن ندارد زیرا همه می‌دانیم آن



منابعی که باید از من شرقی دفاع کند در دست غربی‌هاست و این فاجعه تا بدانجا پیشرفته است که حتی متعلقات شرقی بنام غرب به سراسر شرق ارسال می‌شود. آنها افتخار می‌کنند و شرقی از آنها دفاع می‌کند.

اقدام برای مطرح ساختن یکی از قطعات زندگی ابن سینا در این کتاب اولاً برای نشان دادن نمونه‌ای جهت اثبات سخن بالاست و ثانیاً تجربه‌ای برای من و همراهم، تا به خود ثابت کنیم با کمی صرف وقت و جستجو می‌شود آنچه را که گم کرده‌ایم و از افتخارات ما شرقی‌هاست، قبل از اینکه یک غربی زرنگ و سارق آنرا از ما سرقت کند، بیابیم و منتشر سازیم.

این کتاب حاوی یکی از نتایج آزمایشهای ابو علی سینا متفکر بزرگ ایرانی است که متأسفانه زیر کتابهای غربی پُر از منطق و استدلال مخفی شده بود، تا اینکه ۵ سال پیش با سروصدای یک آمریکایی درواقع آلمانی تبار منتشر می‌شود و جیب عده‌ای از ناشران را از دلارهای آمریکایی سیراب می‌سازد. ما نیز بر اثر یک اتفاق ساده متوجه این مساله شدیم، آنرا دنبال کردیم و از زاویه‌ای که آن دانشمند بزرگوار

ایرانی و مسلمان نگاه کرده است، مطرح ساختیم. موضوع این کتاب اسرار پیشگویی با شاقول است. ممکن است برخی از خوانندگان این اثر بگویند که ما مسائل مهم‌تری داریم، امّا پاسخ ما این است که نخستین دلیل نوشتن این کتاب معرفی قطعه‌ای از زندگی ابن سینا دانشمند ایرانی است که تاکنون کسی آنرا بازگو نکرده است. دلیل دوّم آنکه اخیراً با استفاده از دست‌نوشته‌های ابن سینا، که احتمالاً طبق معمول از مخفی‌گاه‌های انگلیسی بیرون آورده شده، موضوع کاربرد شاقول در درمان‌گری، بوسیله ابن سینا بر سر زبانها افتاده است. ما که از قضای روزگار مطالبی در مورد ابن سینا در آن کتابخانه تار عنکبوت بسته‌خانه ارثیه‌ای داشتیم، نشستیم و برای اینکه بگوییم این قصه نیز مال ماست، کتاب را نوشتیم، چاپ کردیم و در دسترس هموطنان قرار دادیم. با خواندن این کتاب علاوه بر بررسی قسمتی از زندگی ابو علی سینا دانشمند بزرگ ایرانی، با فن هنرمندانه پیشگویی با شاقول نیز آشنا خواهید شد.

﴿ در مقابل چشمان ما ﴾

یک روز گرم تابستانی را تقریباً به پایان رسانده بودیم، در خنکای عصر آن روز گرم به خانه دوستی از فرنگ برگشته دعوت شدیم. معمولاً اینگونه دعوتها خیلی سریع پذیرفته می‌شوند، زیرا علاوه بر اینکه به رسم ما سوغاتی می‌گیریم، تعریف از آن دیار هم باعث می‌شود تا اوقاتی دلپذیر را بگذرانیم. به قول آن نویسنده‌ای که نامش را فراموش کرده‌ام می‌گفت: «حالا که نمی‌توانیم سرزمین را ببینیم، بهتر است از روی نقشه به آن سرزمین سفر کنیم.» دوستان از سفر برگشته نیز برای ما حکم خواندن نقشه را دارند.

همه جمع بودند و به علت حضور کوچک و بزرگ همه‌های در گرفته بود، هیجان بچه‌ها که هدایای خود را به یکدیگر نشان می‌دادند واقعاً دیدنی بود. توجه بزرگترها به دهان از فرنگ برگشته‌هایی بود که از بازدیدهای خود آن چنان تعریف می‌کردند که گویی همه ما خود را در آن دیار می‌دیدیم تا اینکه حادثه شکل گرفت. خانم آن خانواده ابتدا خود را جابجا کرد، دستی

به جواهرات مصنوعی خود که در کشورهای غربی بسیار رسم است و او آنها را با خود از آنجا آورده بود، کشید و گفت: «در آن روز خیال انگیز که من و مجید (همسرش) به دعوت یک خانواده آمریکایی برای صرف عصرانه به باغ آنها دعوت شدیم، در حالی که همه از این روز زیبا و خوشآیند لذت می‌بردیم، بگو مگوی زوج جوانی که همراه ما بودند توجه همه را بخود جلب کرد. آنها بسیار نگران و در حال منازعه بودند. همه همراهان ما به سمت آنها رفته و ماجرا را جویا شدند.

همسر آن زن جوان گفت انگشتر ازدواج آنها که متعلق به مادر بزرگش بوده در این حوالی گم شده و زن جوان او می‌گوید در حال بازی با آن انگشتر بوده که ناگهان متوجه می‌شود انگشتر در انگشت او نیست. همگی ما به گروه‌های کوچکی تقسیم شدیم و هر کدام از ما منطقه کوچکی را زیر نظر گرفتیم و امید داشتیم انگشتر را در لابلای چمنها و زیر انگشتان خود حس کنیم.

این حادثه رفته رفته آسمان آبی آن روز زیبا را تیره می‌ساخت زیرا همگی نگران و مضطرب بودیم و از

خود سؤال می‌کردیم آیا آن انگشتر پیدا خواهد شد؟
 گویی جستجوها نمی‌خواست به نتیجه برسد تا
 اینکه ناگهان یکی از مدعوین فریاد زد: «دست نگهدارید
 زیرا من وسیله‌ای دارم که می‌توانم با استفاده از آن،
 انگشتر این خانم جوان را پیدا کنم.» همگی ما به سمت
 آن صدا برگشته و نگاه کردیم. مرد میان‌سالی که به
 نظر اهل تحقیق و مطالعه می‌رسید در برابر ما بود. او
 را فیلیپ راث صدا می‌کردند و در حالی که دست خود
 را روی یکی از جیبهایش گذاشته بود، گفت: «راه حل
 مشکل شما در جیب من است!» همه ما با تعجب به او
 نگاه می‌کردیم و من فکر می‌کردم او می‌خواهد آن
 فضای غمگین را با یک شوخی خنثی سازد. اما حدس
 من غلط بود زیرا او از درون جیب خود شاقولی برنجی
 را بیرون آورد و به همه گفت: «محوطه را خالی کنید تا
 من با این وسیله افسانه‌ای انگشتر را پیدا کنم.» سپس،
 دیدم که او با آن شاقولی که در انتهای آن نخ سفید
 بسته شده بود جلو آمد و در جایی که آن خانم جوان
 انگشتر خود را برای آخرین بار در دست خود دیده بود
 ایستاد و از آن خانم جوان پرسید: «شما واقعاً در چه
 جهتی انگشتر خود را گم کرده‌اید؟»

قبل از اینکه آن خانم پاسخی بدهد، ما شاهد بودیم که آن شاقول خود بخود در جهت چپ فیلیپ شروع به نوسان نمود. سپس آن مرد که تعجب همه را به خود جلب کرده بود، با صدایی بلند پرسید: «آیا انگشتی در مقابل من است؟» و شاقول در جهت گردش عقربه‌های ساعت آغاز به چرخش نمود و مجدداً در جهتی به جلو حرکت کرد و این نمایش تا زمانی ادامه یافت که آن انگشت در مقابل دیدگان حیرت زده همه ما زیر شاقول او پیدا شد. همگی در سکوت عجیبی فرو رفته بودیم. ناگهان یکی از مدعوین فریاد زد: «براوو! براوو!» و ما هم بدون اراده از او تبعیت کردیم و با کف زدن به او درود فرستادیم. آن خانم ادامه داد: «آنچه که برای من خیلی جالب به نظر می‌رسید، پیدا کردن اشیای گمشده با یک شیء فلزی کوچک بود!».

دوست از فرنگ برگشته ما ادامه داد: «واقعاً غریبه‌ها تا کجا می‌خواهند پیش بروند؟ فکر می‌کنم در سالهای آینده، هواپیمای شخصی خود را نیز از درون جیبشان در آورند تا ما را برای رسیدن به مقصدمان سوار کنند!» خنده‌ای سرداد و دیگر دوستانی که آنجا بودند و عادتشان این بود که برای هر گفته‌ای سر تکان بدهند

سرهای خود را به جنبیدن وا داشتند.

بهرحال موضوع ادامه یافت و آن خانم گفت: «کار آن مرد آمریکایی برای من جالب بود، بنابراین از آن آمریکایی خواهش کردم تا مرا راهنمایی کند شاید من هم به گونه‌ای بتوانم از آن وسیله استفاده کنم. اما متأسفانه گویا احتیاج به زمان داشت و فیلیپ راث نیز ما را خیلی زود ترک کرد و حسرت پیشگویی با شاقول را بر دل ما گذاشت.» عده‌ای از میهمانان که محو این داستان شده بودند، آه کشیدند و برای آن خانم اظهار تأسف کردند. من هم که دیدم دوست ما خیلی ناراحت است که آن مرد آنجا را خیلی زود ترک کرده بود و او و مدعوین هم افسوس فراوانی می‌خورند، که از کشف یک راز بزرگ بی‌نصیب مانده و او را در حسرت آن وسیله حیرت‌آور بجا گذاشته است، به فکر افتادم تا موضوع استاد بزرگ، ابو علی سینا را پیش بکشم. اگرچه برایم سخت بود اما بهرحال به خودم جرأت دادم و به آن دوست فرنگ رفته گفتم: «مادر بزرگم چندی پیش ماجرای را تعریف کرد و من با استفاده از آن ماجرا می‌خواهم به شما بگویم که این شاقول سحرآمیز را آن مرد آمریکایی از ما سرقت کرده است.

می‌دانم شما متعجب خواهید شد اما پس از شنیدن داستان مادر بزرگ، مرا تأیید خواهید کرد. نمی‌دانم اگر نحوه استفاده از آنرا آموزش دهم، آیا شما را خوشحال خواهم کرد یا اینکه چون از یک دوست ایرانی گفته می‌شود، قابل قبول نیست؟» توجه جمع به سمت من جلب شد و همگی با اصرار خواستند ماجرای واقعی شاقول را بدانند. بنابراین، سعی کردم با زبان بسیار ساده‌ای ماجرای پیشگویی به وسیله شاقول، یکی از دستاوردهای ابو علی سینا حکیم عالی مقام ایران را برای آنها تعریف کنم و از سوی دیگر مواظب باشم آن دوست گرامی از فرنگ برگشته را از خود دلگیر نکنم. در نتیجه اینگونه آغاز نمودم:

در زمان حکیم ابن سینا که وسایل مدرن امروزی به کمک مردم نیامده بود، بسیاری از موارد حیرت‌آور، مثل «شاقول»، به کمک دانش ابن سینا به جهانیان عرضه شد. متأسفانه در حال حاضر، مردم دنیا بیشتر این وسایل را از آن دانشمندان خود می‌دانند و با بسته‌بندی‌های فرنگی خیلی از آنها را بدست می‌رسانند. وقتی داستان شاقول ابن سینا را تعریف کنم، شما خواهید پذیرفت که متأسفانه ما به هر دلیلی

تاریخچه متعلق به خود را به فراموشی سپرده‌ایم. استفاده از شاقول یکی از وسایل پزشکی ابن سینا در زمان او بوده است. بخصوص، زمانی که زنان باردار می‌خواستند قبل از تولد نوزاد خود، بدانند که جنس آن نوزاد چیست، به سراغ ابن سینا می‌رفتند و این تنها ابن سینا بود که می‌توانست نوع جنسیت نوزاد را قبل از تولد آن طفل تعیین کند. او این کار را بوسیله شاقول انجام می‌داد و جهت تشخیص جنسیت آن جنین اینگونه عمل می‌کرد:

«در محلی ساکت و آرام زن باردار را در مقابل خود می‌نشاند و توجه داشت که آن زن زیورآلات نداشته باشد. آن طور که آمده، او در یادداشت‌های ابن سینا با آن زن مدتی صحبت می‌کرد، تا آن زن از تمامی هیجانات و اضطراب‌های ناشی از دانستن نوع جنسیت جنین خود فارغ شود. سپس با دقت فرولون نبض دست چپ آن زن را شناسایی کرده و وسیله‌ای را که در حال حاضر بر آن نام شاقول نهاده‌اند، از جیب خود خارج نموده و با استفاده از نخ انتهایی که هم‌اکنون با ضربان نبض است، آنرا معلق نگه می‌داشت. پس از لحظاتی چند شاقولی که آرام و بدون حرکت، هم‌اکنون با دست آن زن قرار می‌گرفت، شروع به

حرکت می‌کرد. بهر حال در یادداشتها او نوشته شده اگر این شاقول در جهت شرقی غربی حرکت کند فرزند شما و اگر در شمال و جنوب حرکت کند فرزند شما.....» خواهد بود.

من در آن جلسه خیلی حضور ذهن نداشتم تا نوع جنسیت جنین را از قول ابن سینا بیان کنم. اما این صحبت من باعث شد تا اولاً دوست فرنگی ما دیگر موضوع سخنش را عوض کند، ثانیاً جلب توجه بیش از حد سایرین، من و دوست همراهم را مصمم کرد تا به آن کتابخانه فراموش شده سری بزنیم.

ما روزها و ساعتها روی کتابها و نوشته‌های مربوط به شاقول کار کردیم و سرانجام توانستیم مجموعه کاربردی را فراهم آوریم. این مجموعه کمکی ناچیز به بازخوانی فرهنگ کهن ما ایرانیان است. از سوی دیگر، می‌کوشیم، این مجموعه را در بسته‌بندی‌های کاملاً شرقی، به کشورهای دیگر ارسال داریم.

امیدواریم این کتاب فتح بابی باشد برای صادرات محصولات فرهنگی‌مان. قرن‌هاست که بیگانگان محصولات خام فرهنگی ما را سرقت می‌کنند و با

اندکی پس و پیش کردن موضوعات آن، و افزودن اهداف خود آنرا بنام دست‌آورد کشورهای پیشرفته به ما برمی‌گردانند. نمونه‌های زیادی وجود دارد که ذکر آنها باعث دور شدن از اهداف این کتاب می‌شود.

این کتاب اولین تجربه ما در جستجو و بدست آوردن مواد اولیه فرهنگی برای معرفی به دوستداران دانش کهن است. همانطور که در اقتصاد و سرمایه‌های مادی، موفق شده‌ایم مواد اولیه خود را به محصولات تبدیل نمائیم، به نظر می‌رسد این مهم را باید در زمینه مواد فرهنگی نیز، انجام دهیم. این کتاب نمونه‌ای بسیار ابتدایی از این مقوله است و امیدواریم مورد توجه خوانندگان قرار گیرد.